

جولین جینز

منشأ آگاہی

درفروپاشی ذہن دوسا حتی

ترجمہ سعید ہمایونی



نشرنی

فهرست مطالب

۹ دیباچه مترجم
۱۱ مقدمه

کتاب اول. ذهن انسان

۱۷ فصل ۱. آگاهی از آگاهی
	قلمرو گسترده آگاهی ۱۸، آگاهی رونوشت تجربه نیست ۲۴، آگاهی برای مفاهیم لازم نیست ۲۶، آگاهی برای یادگیری لازم نیست ۲۸، آگاهی برای اندیشیدن لازم نیست ۳۳، آگاهی برای تعقل ضروری نیست ۳۷، جایگاه آگاهی ۴۱، آیا آگاهی لازم است؟ ۴۳
۴۴ فصل ۲. آگاهی
	استعاره و زبان ۴۴، ادراک به مثابه استعاره ۴۸، زبان استعاری ذهن ۵۱، پیرا نهاده و پیرا نهفته‌ها ۵۳، ویژگی‌های آگاهی ۵۶
۶۳ فصل ۳. ذهن ایلیداد
	زبان ایلیداد ۶۵، مذهب یونانیان نخستین ۶۸، ذهن دو ساحتی ۷۲، ویژگی‌های دیگر ۷۸
۸۰ فصل ۴. ذهن دو ساحتی
	توهمات روان‌پزشک‌ها ۸۴، ماهیت اصوات ۸۵، مکان و عملکرد صداها ۸۶، جزء بصری ۸۸، رهاسدن خدایان ۹۰، کنترل اطاعت ۹۴
۹۷ فصل ۵. مغز دوگانه

فصل ۶. منشأ تمدن ۱۲۴
 زبان چه موقع تکامل یافت؟ ۱۲۷، پیام‌ها، توصیف‌گرها و فرمان‌ها ۱۲۹، اسامی ۱۳۱، منشأ توهمات صوتی ۱۳۲، عصر نام‌ها ۱۳۳، پیدایش کشاورزی ۱۳۶، پادشاه توهم‌زا ۱۳۹، خدا-پادشاه ۱۴۰، موفقیت تمدن ۱۴۳

کتاب دوم. گواه تاریخ

فصل ۱. خدایان، گورها و بت‌ها ۱۴۷
 از اریحا تا اور ۱۴۹، نوع ویژه هیتی ۱۵۱، المک و مایا ۱۵۳، تمدن‌های آندی ۱۵۶، عصر طلایی اینکاها ۱۵۷، تندیسچه‌ها ۱۶۶، نظریه بت‌ها ۱۶۹، سخن‌گفتن بت‌ها ۱۷۵

فصل ۲. خداسالاری‌های دو ساحتی دارای خط ۱۷۸
 مراسم دهان‌شویی ۱۸۴، خدای شخصی ۱۸۵، هنگامی که پادشاه خدا می‌شود ۱۸۷، الهیات ممفیس ۱۸۸، آزریریس، صدای پادشاه مرده ۱۸۹، قصرهایی برای صداها ۱۹۰، نظریه تازه‌ای درباره‌ی کا ۱۹۲، پیچیدگی‌ها ۱۹۷، اندیشه‌ی قانون ۲۰۱

فصل ۳. علل آگاهی ۲۰۷
 ناپایداری پادشاهی‌های دو ساحتی ۲۰۸، تضعیف اقتدار خدایان با نوشتن ۲۱۱، درماندگی خدایان ۲۱۲، بهار آشوری ۲۱۳، فوران آتشفشان، مهاجرت، فتح ۲۱۵، آگاهی چگونه آغاز شد؟ ۲۲۰، سرچشمه‌ی روایتگری در حماسه‌ها ۲۲۱، منشأ «من» تمثیلی در فریبکاری ۲۲۳، انتخاب طبیعی ۲۲۴، نتیجه‌گیری ۲۲۵

فصل ۴. تغییر ذهن در بین‌النهرین ۲۲۷
 نیایش ۲۳۲، منشأ فرشتگان ۲۳۴، شیاطین ۲۳۶، بهشتی نو ۲۳۸، طالع [بینی] و متون طالع [بینی] ۲۴۱، قرعه‌کشی ۲۴۴، فال‌گیری ۲۴۷، پیشگویی خودانگیخته ۲۵۰، مقایسه‌ی نامه‌های آشوری و بابلی قدیم ۲۵۲، مکانمندسازی زمان ۲۵۵، گیل‌گمش ۲۵۷، نتیجه‌گیری ۲۵۸

فصل ۵. آگاهی عقلانی یونان ۲۶۰
 زیرایستاهای پیش‌آگاهی ۲۶۴، تومس ۲۶۶، فرن‌ها ۲۶۸، کردادی ۲۷۰، اِتر ۲۷۱، نوس ۲۷۴، پسوخه ۲۷۵

فصل ۶. آگاهی اخلاقی خبیرو ۲۹۸
 مقایسه‌ی کتاب عاموس نبی و کتاب جامعه ۳۰۰، برخی مشاهدات در اسفار پنج‌گانه ۳۰۲، از دست رفتن جزء تصویری ۳۰۶، ناسازگاری میان اشخاص ۳۰۸، ناسازگاری در درون

اشخاص ۳۱۰، پیشگویی خدایان ۳۱۱، کتاب اول سموئیل نبی ۳۱۲، بت‌های خبیرو ۳۱۵، آخرین انبیا ۳۱۷

کتاب سوم. بقایای ذهن دو ساحتی در جهان مدرن

فصل ۱. جست‌وجوی مرجعیت ۳۲۳
 اراکل دلفی ۳۲۷، الگوی عمومی دو ساحتی ۳۳۰، دیگر اراکل‌ها ۳۳۳، ادوار شش‌گانه اراکل‌ها ۳۳۵، سیبل‌ها ۳۳۸، احیاء بت‌ها ۳۳۹

فصل ۲. درباره‌ی پیامبران و تصرف ۳۴۶
 تصرف القایی ۳۵۱، تصرف منفی ۳۵۵، تصرف در جهان مدرن ۳۶۱، گلسلایا (مبهم‌گویی عبادت‌کنندگان در حال خلسه) ۳۶۵

فصل ۳. درباره‌ی شعر و موسیقی ۳۷۰
 شعر و آواز ۳۷۳، ماهیت موسیقی ۳۷۷، شاعری و تصرف ۳۸۰، موعظه‌ای درباره‌ی ثاموریس ۳۸۷

فصل ۴. هیپنوتیزم ۳۸۹
 پیرانهفته‌های نیروهای نیوتنی ۳۹۰، ماهیت در حال تحول انسان هیپنوتیزم‌شده ۳۹۳، القا ۳۹۶، خلسه و اطاعت فرامنتقی ۳۹۷، هیپنوتیزم‌کننده چونان مرجعیت ۴۰۴، شواهد نظریه‌ی هیپنوتیزم دو ساحتی ۴۰۵، اعتراض: آیا هیپنوتیزم وجود دارد؟ ۴۰۹

فصل ۵. اسکیزوفرنی ۴۱۶
 شواهد تاریخی ۴۱۷، دشواری‌های مسئله ۴۱۹، توهمات ۴۲۰، زوال «من» تمثیلی ۴۳۰، اضمحلال فضای ذهنی ۴۳۳، ناکامی روایتگری ۴۳۵، برهم‌خوردن مرز تصویر بدن ۴۳۷، امتیازات اسکیزوفرنی ۴۳۹، عصب‌شناسی اسکیزوفرنی ۴۴۰، نتیجه‌گیری ۴۴۴

فصل ۶. پیشگویی‌های علم ۴۴۷
پس‌گفتار ۴۶۱
 انفجار شناختی ۴۷۱، خود ۴۷۲، از تأثیر تا احساس ۴۷۵، از ترس تا تشویش ۴۷۶، از شرم تا گناه ۴۷۷، از جفت‌گیری تا «سکس» ۴۸۰

نمایه ۴۸۵

مقدمه

تمایز میان آنچه دیگران دربارهٔ ما می‌دانند و درک ما از خویشتن و احساسات عمیق متعاقب آن امری حقیقی است؛ تمایز میان رفتار و ما و تمایز میان موقعیت تعیین‌ناپذیر اموری که بدان‌ها می‌اندیشیم، در افکار و رؤیاهای و درگفت‌وگوهای خیالی مان با دیگران — و با آن‌که ما را نمی‌شناسند — به دلیل بیم و امیدهای مان، یا از ویژگی‌ها و گذشتهٔ خود پوزش می‌طلبیم یا از آن‌ها دفاع می‌کنیم و در موردشان سخن می‌گوییم: این تاروپود درهم تنیدهٔ خیال با واقعیت بر ساخته از طبیعت پیرامونی متفاوت است! چگونه تجارب گذرای منحصر به فرد ما با نظام طبیعت همخوانی دارد؛ نظامی که کانون شناخت آدمی را احاطه می‌کند و آن را در بر می‌گیرد؟

آدمیان کمابیش از زمانی که آگاهی موجودیت یافت، از مسئلهٔ آگاهی آگاه بوده و در هر عصر به زبان روزگار خویش توصیفی از آگاهی به‌دست داده‌اند. در عصر طلایی یونان که گذران امور بر دوش بردگان بود، آزادی آگاهی با آزادی شهروندانی برابر بود که با فراغ بال به این‌سو و آن‌سو می‌رفتند. هراکلیتوس آگاهی را فضای بیکرانی نامید که حتی باگذر از همهٔ مسیرهایش، باز هم نمی‌توان به شناخت آن نائل شد. در هزارهٔ بعد، اوگوستین در میان تپه‌های پر از غار کارتاژ از «بلندای خیال من»، از «دشت‌ها و غارها و شکاف‌های حافظه» و نهانگاه‌های «تالارهای متعدد و فراخ آن که به شکلی جالب با اثاثیه‌های بسیار آراسته شده بود» در شگفت آمد. می‌بینید که

بوها، دندان‌دردها، هیجانانگیز، خوشی‌ها، ناخوشی‌ها و آرزوها کجا می‌توان شکل داد - فرشینه شگفت‌انگیز تجربه درونی ما، کجا و چگونه در فرایند تکامل امکان وجود یافته است؟ چگونه می‌توانیم این تجربه درونی را امری صرفاً مادی بپنداریم؟ و اگر بتوانیم، زمان آن کی است؟

کانون تفکر قرن بیستم بر محور این مسئله قرار داشته است.

چگونه ذهن جهان استعارات را درک می‌کند؟

نیمه نخست سده نوزدهم عصر اکتشافات عظیم زمین‌شناسی بود. چنین اکتشافاتی بر پایه این اصل استوار بود که می‌توان با بررسی لایه‌های پوسته زمین از وقایع گذشته باخبر شد. این امر سبب عمومیت یافتن تصویری خاص درباره آگاهی شد: آگاهی نیز متشکل از لایه‌هایی است که گذشته فرد را در خود دارند، این لایه‌ها آن قدر پیچیده می‌شوند که دیگر نمی‌توان از محتویاتشان با خبر شد. تأکید بر ناخودآگاه در سال ۱۸۷۵ به اوج خود رسید؛ در این زمان اغلب روان‌شناسان اصرار داشتند که آگاهی تنها بخش کوچکی از حیات روانی است و احساسات ناخودآگاه، تصورات ناخودآگاه، و داورهای ناخودآگاه بخش اعظم فرایندهای روانی را شکل می‌دهند.

در میانه قرن نوزدهم شیمی به‌عنوان علم روز جانشین زمین‌شناسی شد. اندیشمندان، از جیمز میل تا وونت و شاگردانش نظیر تیچنر، آگاهی را ساختاری ترکیبی می‌دانستند که امکان تجزیه آن به عناصر دقیق حسی و احساس در آزمایشگاه وجود داشت.

در واپسین سال‌های سده نوزدهم، لوکوموتیو بخار همزمان با ورود به زندگی روزمره، به توصیفات مربوط به آگاهی نیز راه یافت؛ ناخودآگاه به دیگ بخار پرحرارتی تشبیه شد که به روزنه‌ای برای خالی شدن نیاز داشت و اگر این امر محقق نمی‌شد، فشار دورن آن افزایش می‌یافت و به شکل رفتارهای عصبی و ارضای سردرگم‌کننده و پنهان رؤیاهای دست‌نیافتنی بروز می‌کرد.

چیز زیادی درباره این استعارات نمی‌توانیم بگوییم، جز این‌که بگوییم آن‌ها دقیقاً همان استعاره‌اند.

ابتدا، پژوهش در ماهیت آگاهی را همان تحقیق در مسئله رابطه ذهن-بدن قلمداد کردند و راه‌حل‌های مغلق فلسفی بسیاری برای آن ارائه دادند. ولی از زمان پیدایش نظریه تکامل، این مسئله صبغه‌ای علمی‌تر یافت و به صورت مسئله منشأ ذهن یا به طور اخص، مسئله منشأ آگاهی در تکامل درآمد. به این تجربه ذهنی درون‌یافت، به این همراه همیشگی انبوه تداعی‌ها، بیم‌ها، امیدها، عواطف، شناخت‌ها، رنگ‌ها،

فصل ۱

آگاهی از آگاهی

وقتی پرسیده می‌شود که «آگاهی چیست؟» از آگاهی آگاه می‌شویم و اغلب ما این گاهی از آگاهی را آگاهی قلمداد می‌کنیم. این صحیح نیست.

هنگامی که از آگاهی آگاه می‌شویم، گمان می‌کنیم آگاهی بديهی‌ترین امر قابل تصور است. گمان می‌کنیم آگاهی ویژگی‌ای است که هوشیاری و حالات و عواطف و خاطرات و تفکرات و توجهات و تصمیمات ما را جملگی تعریف می‌کند. با اطمینان گمان می‌کنیم که آگاهی اساس مفاهیم، یادگیری و استدلال، و تعکر و داوری است و از آن‌رو چنین است که تجارب ما را آن‌گونه که رخ می‌دهند، ضبط و نگهداری می‌کند و این امکان را فراهم می‌آورد تا به خواست خود بدان‌ها بیندیشیم و از آن‌ها بیاموزیم. همچنین کاملاً آگاهی که تمام این مجموعه شگرف که بر ساخته کارکردها و مضامین است و آن را آگاهی می‌نامیم، جایی در سر ما قرار دارد.

اگر با دیدی انتقادی به این عبارات بنگریم، درمی‌یابیم که همگی نادرست‌اند. این عبارات قرن‌ها مخفیگاه آگاهی بوده‌اند. آن‌ها برداشت‌هایی نادرست‌اند که مانع حل مسئله منشأ آگاهی شده‌اند. نشان‌دادن این خطاها و آنچه آگاهی نیست، وظیفه‌ای دشوار است که در این فصل بار آن را به‌دوش می‌کشم و امیدوارم چون داستانی پیرماجرای در نظر آید.

درحالی که آگاهی چیزی کاملاً متفاوت و پدیده‌ای است که در همه جا حاضر نیست. ما گاه از آنچه نسبت بدان واکنش نشان می‌دهیم، آگاهییم. گرچه می‌توان واکنش‌پذیری را براساس رفتار و عصب‌شناسی تعریف کرد، با توجه به سطح کنونی دانش، تعریف آگاهی بدین نحو ممکن نیست.

و اما این تمایز دامنه‌ای گسترده‌تر دارد. ما دائماً نسبت به امور واکنش نشان می‌دهیم، چنان‌که گویی در آگاهی ما اتفاقی به وقوع نپیوسته است. البته همیشه این‌گونه نیست. به هنگام دیدن هر چیزی، چشمان ما و به تبع آن تصاویر شبکیه ما نسبت به شیء واکنش نشان می‌دهند و در هر ثانیه بیست‌بار تغییر می‌کنند و با وجود این، آنچه می‌بینیم چیزی است عاری از تغییر و ثابت بدون آگاهی از جابه‌جایی تصاویر دریافتی مختلف یا آگاهی از ترکیب آن‌ها که برای ایجاد تصاویری کامل از شیء مورد نظر انجام می‌شود. تصویر بسیار کوچک شیء هنگامی که بر شبکیه نقش می‌بندد، با قرار گرفتن در زمینه‌ای مناسب خود به خود از چیزی در دوردست حکایت می‌کند و ما از این تصحیح [دید] آگاه نیستیم. پیامدهای تقابل رنگ و نور و دیگر ادراکات ثابت همگی پیوسته در بیداری و حتی رؤیای ما حضور دارند، بی‌آنکه ذره‌ای از آن‌ها آگاه باشیم. این نمونه‌ها گوشه کوچکی از فرایندهای متعددی است که انتظار می‌رود بتوان براساس تعاریف کهن آگاهی از آن‌ها آگاه شد. مع الوصف ما به هیچ وجه از این فرایندها آگاه نیستیم. تیچنر آگاهی را چنین تعریف می‌کند: «کلیتی از فرایندهایی ذهنی که در زمان حاضر رخ می‌دهند.» و ما در زمان حاضر فاصله زیادی با آن داریم.

پژوهش خود را دنبال می‌کنیم. آگاهی بخش کوچکی از حیات ذهنی آگاهانه ماست، زیرا نمی‌توانیم از آنچه آگاه نیستیم، آگاه باشیم. گفتن این حرف راحت ولی فهمش دشوار است. مثل این است که در اتاقی تاریک با چراغ قوه چیزی را جست‌وجو کنیم که نور بر آن نمی‌تابد. چراغ قوه را به هر سو که بگردانیم نور بر آن می‌تابد و چه بسا ناگزیر نتیجه بگیریم که اتاق کاملاً روشن است. چنین می‌نماید که آگاهی نیز سراسر ذهن را دربرگرفته است، حال آنکه چنین نیست.

تعیین زمان آگاهی نیز مسئله‌ای جالب است. آیا همیشه به هنگام بیداری آگاهییم؟ چنین فکر می‌کنیم و درحقیقت اطمینان داریم که این‌گونه است. چشم‌هایم را

قلمرو گسترده آگاهی

لغت آگاهی را گاهی نابجا به کار می‌برند و ما در همین ابتدای کار از چنین کاربردی چشم می‌پوشیم. عبارت «از دست دادن آگاهی»^۱ [از هوش رفتن] که پس از اصابت ضربه‌ای به سر گفته می‌شود، نمونه‌ای از این کاربردهای نابجا است. ولی اگر این کاربرد درست بود، آن‌گاه لغتی برای حالات خواب‌گردی که در پژوهش‌های بالینی به آن اشاره می‌شود، در اختیار نداشتیم. در این پژوهش‌ها از افرادی سخن می‌رود که آشکارا آگاه نیستند، با وجود این به نحوی نسبت به امور واکنش نشان می‌دهند که شخص بیهوش قادر به انجام آن نیست. بنابراین درباره مثال نخست باید بگوییم شخصی که از ضربه شدیدتری که به سرش خورده است، رنج می‌برد، هم آگاهی‌اش را از دست داده و هم آنچه را من واکنش‌پذیری می‌نامم؛ و این دو متفاوت‌اند.

این تمایز در زندگی عادی روزمره نیز مهم است. ما پیوسته نسبت به امور واکنش نشان می‌دهیم، بی‌آنکه در لحظه از آن‌ها آگاه باشیم. وقتی نشسته‌ام و به درختی تکیه داده‌ام، دائماً نسبت به درخت و زمین و موقعیت خویش واکنش نشان می‌دهم، زیرا اگر قصد راه رفتن داشته باشم، کاملاً ناآگاهانه از زمین برمی‌خیزم و قدم می‌زنم. در مطالب نخستین فصل کتاب غرق شده‌ام و حتی از جایی که در آنم، آگاه نیستم. به هنگام نوشتن، نسبت به مدادی که در دست دارم واکنش نشان می‌دهم، زیرا آن را در دست نگاه داشته‌ام و نسبت به دفترم نیز واکنش نشان می‌دهم، زیرا آن را روی زانوهایم نگه داشته‌ام و همچنین نسبت به خطوط دفترم، زیرا روی آن‌ها می‌نویسم، حال آنکه تنها از آنچه برای بیانش می‌کوشم و از این دغدغه که آیا مرادم را درمی‌یابید یا نه، آگاهم.

اگر پرنده‌ای از بوته‌زار نزدیک من به ناگاه بیرون پرد و جیغ‌زنان به سوی افق پر گشاید، ممکن است سرم را برگردانم و تماشايش کنم و صدایش را بشنوم و بعد سرم را به سوی این صفحه برگردانم، بی‌آنکه از آنچه کرده‌ام آگاه باشم.

به عبارت دیگر، واکنش‌پذیری انگیزه‌های رفتارم را تماماً در برمی‌گیرد،

1. to lose consciousness